

تاج القصص آمیخته‌ای از قصه، تفسیر و حکمت

مجدالدین کیوانی

ابونصر احمد بن محمد بخاری، تاج القصص، به تصحیح و با مقدمه سید علی آل داود، ۲ جلد، فرهنگستان زبان و ادب فارسی (نشر آثار)، تهران ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۴۶ صفحه (مقدمه: ۵۲ صفحه؛ مآخذ و تصاویر: ۱۳ صفحه؛ قسمتی از متن: ۳۸۱ صفحه)، ج ۲: ۵۷۶ صفحه (قسمت دیگر متن: ۴۶۱ صفحه، فهارس: ۱۱۵ صفحه).

مقدمه

آنان که با کتتاب و قلم به عنوان مشغله اصلی سروکار دارند سه دسته‌اند: نوآوران، پژوهشگران، و بخته‌خواران. نوآوران کسانی هستند که اساساً از دل و مغز خود شروع می‌کنند و تراوش قلبی و اندوخته‌های ذهنی خویش را به قلم می‌آورند. اینان البته متأثر از دیده‌ها و شنیده‌ها و خواننده‌های خودند منتها این دست تجربه‌ها مستقیماً در آثار قلمی آنها منعکس نمی‌شود بلکه اصل آنچه به بیان آنها درمی‌آید حله‌ای است تنیده زدل و بافته زجان یا ثمره مطالعات آفاقی و انفسی آنها که به صورت آفرینش‌های نو جلوه‌گر می‌شود. نماینده این جماعت، در عالم نظم، شاعران مبتکر و، در حیطه نشر، داستان‌نویسان،

نظریه پردازان، اندیشه ورزان فیلسوف مشرب و افرادی از این قبیل اند که نیازی ندارند و ضرورتی هم نیست که سروده‌ها و گفته‌های خود را مستند کنند.

پژوهشگران کسانی هستند که، به خلاف دسته اول، به طور عام و در اساس آنچه به قلم می‌آورند مستند به مرجعی، منبعی، و یا طرحی تحقیقاتی یا آزمایشگاهی است. اینها معمولاً از جایی آغاز می‌کنند که دیگران توقف کرده‌اند. در قلمرو موضوعی که می‌نویسند، نخست دستاورد دیگران را به دقت مطالعه می‌کنند و، بر اساس آن، یا به آراء جدیدی دست می‌یابند و ناگفته‌هایی را باز می‌گویند یا نقاط مبهم و تاریک گفته‌های دیگران را روشن می‌سازند. ارزش کار این گروه در آن است که تازه‌هایی بر آنچه هست بیفزایند یا گفته‌ها و نوشته‌های ایام گذشته را برای هم‌نسل‌ها و آیندگان آسان‌یاب و سهل‌الهضم کنند.

اما گروه سوم - که بحمدالله امروزه شمارشان رو به فزونی است - پخته‌خواران و «موتناژکاران انتشاراتی» اند که صرفاً حاصل دسترنج دیگران را، فارغ از عذاب وجدان، گاه به طور کامل و گاه به وجه ناقص و حتّی مُثله شده، کنار هم می‌گذارند، عنوان دهن‌پُرکنی روی آن می‌گذارند و به چاپ می‌رسانند. این سنخ کار «علمی» هم برای حضرت «مؤلف»، «گردآورنده»، «به‌کوشش» کم‌دردر و به‌صرفه است، هم باب طبع بسیاری از ناشران است. مع‌الاسف، این جنس کتاب‌ها غالباً پرخواننده‌ترین تولیدات صنعت نشرند.^۱

هریک از این سه دسته را می‌توان به گروه‌هایی فرعی تقسیم کرد که جای طرحش اینجا نیست. موردنظر نگارنده در این مقال دسته دوم است. در زمره آن است گروه محققانی که کار بسیار ارزنده آنها زنده کردن آثار محضری است که، اگر به فریاد آنها

(۱) پخته‌خواری (مقاله‌سازی، انتحال یا سرقات ادبی و ...) در دانشگاه‌های ما البته بی سابقه نیست؛ اما در سال‌های اخیر، با گسترش بی‌رویه ساختمان‌هایی به نام دانشگاه یا مؤسسه عالی، قضیه رفته‌رفته نزدیک است به فاجعه‌ای فرهنگی بینجامد. «ز صد یکی، ز فزون اندکی» از ماجرا را، به عنوان نمونه، در نشریه شهروند امروز، س ۳، ش ۶۸، (۲۸ مهر ۱۳۸۷)، ص ۲۴-۲۵ بخوانید و ببینید در کشور ما، به رغم وجود چندین متولی، دانش و دانشگاه به چه روز افتاده است. البته آنچه شهروند امروز گزارش کرده کشف تازه‌ای نیست، داستانی است که سال‌هاست «بر هر سر بازاری» بوده است منتها گوش‌آشنایی نیست که به حرف‌های اهل درد گوش کند. شاید ایجاد چنین بازار آشفته‌ای لازم بوده که گروهی بتوانند - بی‌آنکه آب در دلشان تکان بخورد - صاحب مدارک عالی دانشگاهی بشوند: نگارهایی که مدرسه‌نرفته و خط‌نوشته مسئله‌آموز صد مدرّس شده‌اند!

نرسند، دیریا زود از میان خواهند رفت یا از حیّز انتفاع خواهند افتاد بی آنکه کسی آگاه شود این زبان بسته‌ها، در پس پرده سکوتشان، چه گفتنی‌هایی داشته‌اند. این طایفه از اهل قلم و تحقیق همان فهرست‌نویسان و مصححان نسخه‌های خطی‌اند - کسانی که چشم و مغز بر سر احیای کتاب‌هایی می‌گذارند که غریب و گمنام در گوشه و کنار مخازن کتابخانه‌ها خاک می‌خورند یا در محبس‌هایی به نام گاوصندوق - که گاه با اتاق‌های آهنی فرقی ندارند - و محفظه‌های رنگارنگ چمباتمه زده‌اند تا مگر «صاحب‌دلی روزی به رحمت» در حالشان نگاهی کند و از خطر نابودی نجاتشان دهد.

* * *

مصحّح و مقدمه‌نویس تاج‌القصص، آقای سید علی آل داود، یکی از آن صاحب‌دلان اهل درد است که غالباً به سراغ آن زبان بسته‌های بی دفاع می‌رود و به قدر وسع خود می‌کوشد جای آنها را از گنج کتابخانه‌های خصوصی یا مخزن‌های نسخ خطی به پیشخوان کتابفروشی‌ها بکشانند. او تقریباً از نوجوانی به قبیله کتاب‌دوستانی پیوست که برای میراث‌گران‌بهای نسخ خطی فارسی دل می‌سوزانند - محققانی چون محمدتقی دانش‌پژوه، مجتبی مینوی، و احمد گلچین‌معانی از رفتگان - که خدایشان بیامرزد - و ایرج افشار، سید عبدالله انوار، و احمد منزوی و بعضی از اصحاب «میراث مکتوب» از ماندگان - که عمرشان دراز باد!

آل داود سایه‌پرورد بلافصل خداوند ذوق و کتاب‌شناس و مصحّحی چون حبیب یغمائی است. او، پس از سال‌ها تجربه‌اندوزی و پژوهش‌های کتاب‌شناختی، اکنون نه تنها به فوت و فن‌های کتاب‌شناسی و شیوه‌های تصحیح و تنقیح نسخ خطی وقوف دارد بلکه در مقامی است که می‌تواند نسبت به کارهای این‌چنینی دیگران نظرهایی آگاهانه و راه‌گشا اظهار کند. نگاهی گذرا به مجموعه مقالاتش در حوزه کتاب و کتاب‌شناسی که چندی پیش زیر عنوان هفت اقلیم کتاب منتشر شد نشان می‌دهد، در این راه، تا کجا پیش رفته و تا چه اندازه نگران بی‌مبالاتی‌ها و هرج و مرج در عرصه نشر کتاب و تصحیح متون است.

پیش‌تر، شاهد چند کار دیگر آقای آل داود در حیطه تصحیح متون بوده‌ایم، از جمله دیوان اشعار و مجموعه آثار یغمای جندقی (۱۳۵۷-۱۳۶۲)؛ اسرار الشهود سروده شمس‌الدین

محمد اسیری لاهیجی (۱۳۶۸)؛ بخشی از تاریخ آلفی (۱۳۷۸)؛ و منظومه نل و دمن از فیضی دکنی (۱۳۸۲). ویرایش نسخه‌های خطی - اگر درست و مسئولانه صورت پذیرد - از کارهای پر زحمت، وقت‌گیر، خشک، گند و معمولاً کم‌بازده و گاه «بی‌مزد و منت» است که پشتکار و صبوری بسیار می‌طلبد. مصحح باید دیوانه‌وار عاشق و در مقابل وسوسه کارهای زودبازده و پردرآمد مقاوم باشد. تجربه خبر از آن می‌دهد که فروش بیشتر این نسخه‌های با هزار خون‌دل ویرایش شده سنگین است و سال‌ها روی دست ناشر می‌ماند در حالی که آنچه با استفاده از ابزار و شگردهای صنعت کتاب‌سازی و مونتاژ پدید آمده است ماهی چند طول نمی‌کشد که به تجدید چاپ می‌رسد و «مونتاژکار» و ناشر را به نوا می‌رساند.

تاج القصص متن فارسی کهنی است که مؤلف تقریباً گمنامی آن را در نیمه دوم قرن پنجم هجری تألیف کرده است. نام او، به تصریح خودش، ابونصر احمد بن محمد بن احمد بن نصر ارفجینی بخاری است. این کتاب شامل داستان زندگی پیامبران از آدم علیه السلام تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و به گزارشی از شهادت علی بن ابی طالب علیهما السلام پایان می‌یابد. آقای آل داود دو بخش از این اثر را ویرایش و در دو جلد به چاپ رسانده است. مجلد اول شامل مقدمه مفصل ویراستار و متن حاوی داستان پیامبران از حضرت آدم تا یعقوب است. مجلد دوم تماماً به داستان یوسف بن یعقوب علیهما السلام اختصاص یافته است. ابونصر بخاری به این قسم عنوان «انس المریدین و روضة المحبین» داده است. از قراین برمی‌آید که مؤلف تاج القصص را با همین قسم آغاز کرده سپس تاریخ پیامبران قبل و بعد از یوسف را بدان افزوده و عنوان تاج القصص را بر کل کار نهاده ضمن آنکه عنوان بخش مربوط به داستان یوسف را حفظ کرده است. آنچه پس از داستان یوسف آمده با داستان موسی علیه السلام شروع می‌شود و با ذکر حوادث تاریخ اسلام در قرن اول هجرت پایان می‌یابد. (مقدمه مصحح، ص ۱۸)

جلد اول به پنجاه و چهار فصل منقسم شده است. بیست و هفت فصل اول، یعنی درست نیمی از جلد اول، به نوعی مربوط به حضرت آدم از خلقت تا وفات اوست. فصل‌های بیست و هشتم و بیست و نهم و سی‌ام، به ترتیب، به شیت پیامبر؛ قصه هاروت و

ماروت؛ و ادريس يا اُخنوخ اختصاص یافته است. داستان زندگی پرماجرایی نوح یا شیخ الانبیاء^ع در فصل‌های سی و یکم تا سی و پنجم روایت شده است. در فصل‌های سی و ششم تا چهل و یکم، به ترتیب، قصه عوج بن عنق، هود نبی، حضرت صالح و شعیب آمده است. در فصل‌های چهل و دوم تا پنجاه و سوم، سراسر حوادث مربوط به ابراهیم خلیل^ع از ولادت تا وفات گزارش شده است. در این میان، در فصل‌های پنجاه و یکم و پنجاه و دوم، به ترتیب از لوط^ع و نمرود سخن رفته است. جلد اول با قصه یعقوب^ع (فصل پنجاه و چهارم) خاتمه می‌یابد.

جلد دوم تاج القصص، با عنوان «انس المریدین و روضة المحبین»، در چهل مجلس تنظیم شده که زندگی پرفراز و نشیب یوسف علیه السلام را از قعر چاه تا اوج ماه روایت می‌کند: پیامبر پر حرف و حدیثی که یک سوره کامل از کلام خداوند وقف ماجراهای عبرت‌انگیز و دلنشین زندگی او شده است در سرآغاز «انس المریدین»، نکات جالبی بیان شده است که بر سرگذشت نگارش تاج القصص پرتو می‌افکند. ابونصر بخاری، از قول استاد خود، ابوالقاسم محمود بن حسن جیهانی، نقل می‌کند که شاگردانش از وی خواستار می‌شوند «در قصه یوسف تصنیفی» بسازد. جیهانی دعوت آنها را اجابت می‌کند و، در گزارش خود، سوره یوسف را به چهل مجلس تقسیم «و هر مجلس را بر آیتی بنا» می‌کند و، پس از شرح مختصری درباره لغت و قرائت آن آیه، مبلغی پند و حکمت می‌افزاید و آن‌گاه به تفسیر آیه می‌پردازد. جیهانی تأکید می‌کند که «از هر نوعی که بگفتم، طریق تخفیف و تمسیر کوشیدم و از غوامض پرهیز کردم و ... این مجموع را انس المریدین و روضة المحبین نام نهادم» (ج ۱، ص ۴۰). ابونصر بخاری می‌افزاید: «و من که شاگرد وی‌ام ... این نسخه را به شهر بلخ نیشتم فی سنة خمس و سبعین و اربعمائه» (همان‌جا). سپس تصریح می‌کند که نوشته خود را، که در واقع تقریرات جیهانی بوده، با ابومحمد گرگانجی نامی مقابله و مشکلات آن را به قدر وسع حل کرده؛ پاره‌ای از سخنان جیهانی را به تلخیص آورده، و بعضی از ناتمام‌ها را تمام و پاره‌ای اقتصارها را «مطول‌تر و مشبع‌تر» ساخته است. از این عبارات برمی‌آید که اولاً آغازگر تاج القصص جیهانی و مؤلف و نگارنده آن ابونصر بوده است. ثانیاً کار جیهانی تفسیر سوره یوسف بوده نه قصه‌گویی به معنای متعارف آن؛ منتها آنچه تفسیر شده «قصه» یوسف در معنای قرآنی کلمه قصه بوده، چون در قرآن کریم قصه یوسف

احسن القصص خوانده شده است. بدیهی است که واژه قصه - لاقبل در قرآن - مترادف افسانه یا روایتی خیالی و غیر واقعی نیست. خلاصه کلام آنکه عنوان «تاج القصص» نباید برای خواننده موهم این معنا باشد که این کتاب از سرتا به بُن حکایت سرگرم‌کننده دلنشینی از سنخ نوشته‌هایی است که در ادبیات فارسی زیر عنوان قصه طبقه‌بندی می‌شوند. سرگذشت پرماجرایی کوچک‌ترین فرزند یعقوب قصه شیرینی هست اما مطالب دیگری نیز در لابه‌لای آن آمده که قصه نیست: تفسیر است، توضیح لغوی است، اشارت است، نظیره، اخلاق، حکمت، حکایت، و جز آنهاست. همچنین است تمامی قصه‌های دیگری که در مجلد اول آمده است. مؤلف، به روال عموم مفسران، غالباً از محدثان و راویان و مفسران پیش از خود نقل یا به آنها استناد می‌کند - از کسانی چون وهب بن مُنبّه، ابن جریر، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، قتاده و جماعه، محمد بن شهاب، محمد بن اسحاق، حسن بصری، انس بن مالک، کعب احبار، ابوالقاسم ترمذی، حسن بصری، و مجاهد. مؤلف به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیهما السلام نیز استناد می‌کند. با این همه، در خلال تفسیر، از فرهنگ عامه و روایات غیرمستند درباره شخصیت‌های قرآنی مطالب بسیاری می‌گنجاند.

در فصل‌های جلد اول و تقریباً در تمامی مجالس چهل‌گانه جلد دوم، بیشتر مطالب حول محور آیات قرآنی دور می‌زند و همین باعث شده که در بسیاری از جاهای کتاب عناصری غیر از قصه (تفسیر، نکات حکمی و تأملات عرفانی، مطالب اخلاقی و عبرت‌آموز) بر عنصر قصه بچربد. التزام مؤلف به قرآن و حدیث منشأ ازدحام نسبی عبارات عربی در این کتاب به خصوص در جلد دوم آن شده است و، از آن که بگذریم، در نثر مؤلف مفردات و ترکیبات دشوار و نامأنوس عربی بس اندک راه یافته است.

از تاج القصص هیچ نسخه‌ای که هم کامل باشد و هم متعلق به عصر مؤلف یا نزدیک آن در دست نیست. قدیم‌ترین نسخه شناخته شده آن را احمد منزوی به قرن نهم متعلق دانسته و آقای آل داود به قرن هفتم و آن فقط شامل تاریخ پیامبران از آدم تا یعقوب علیه السلام است. این نسخه، با آنکه زبانش نزدیک به زبان عصر سامانی است، به قرینه حضور نام‌های اشخاصی از دوره‌های بعد از عهد مؤلف در آن، از نخستین تحریرهای تاج القصص نمی‌تواند باشد. با این همه، آقای آل داود همین نسخه را اساس تصحیح

قرار داده و از چندین نسخه موجود دیگر کتاب به ندرت بهره گرفته است چون جملگی به قرون بسیار متأخرتر تعلق دارند یا بسیار ناقص‌اند یا دسترسی به آنها برای ویراستار میسر نبوده است. دلیل آنکه ویراستار از ویرایش و چاپ بخش سوم تاج القصص منصرف شده فقدان نسخه درخور اعتمادی هم‌طراز نسخه اساس بخش‌های ویرایش شده بوده است. چنین نسخه‌ای به اظهار آقای آل داود نسخه کتابخانه دانشگاه لاهور است که تاکنون دستیابی به فیلم یا عکس از آن میسر نشده است.

* * *

آنچه درباره نسخه‌های متعدّد تاج القصص، زمان نگارش و منابع آن، شخصیت‌هایی که نامی از آنان در این کتاب آمده، ویژگی‌های رسم الخطی، پاره‌ای مفردات و ترکیبات درخور توجه کتاب و، سرانجام، شیوه تصحیح آن باید گفته شود، آقای آل داود به قدر مقدور در مقدمه پنجاه و هشت صفحه‌ای خود آورده است. خواننده، با مطالعه این مقدمه، می‌تواند تصویری کلی از جمیع جنبه‌های این اثر به دست آورد. مع ذلک، بیان توضیحاتی بیشتر درباره نکات این مقدمه خالی از فایده‌ای نیست. همان‌گونه که گفته شد، ابونصر بخاری شاگرد و راوی استاد خود، ابوالقاسم محمود جیهانی، از دانشمندان قرن پنجم خراسان و ماوراء النهر، بوده است. ابونصر تصریح می‌کند که قصه یوسف را بر اساس تقریرات جیهانی تألیف کرده است. اینکه نوشته شاگرد تا چه اندازه نزدیک به گفته استاد بوده روشن نیست. آیا آنچه در انس المریدین آورده عیناً از استاد خود شنیده و نقل کرده یا آنکه تقریرات او را به سبک و سلیقه خویش بازگفته و احتمالاً مطالبی دیگر از نوع احادیث و روایات و حکایات و نکات حکمی و اخلاقی بدان افزوده است. البته از اشارت وی در مقدمه انس المریدین برمی آید که وی در تقریرات استاد تصرفاتی کرده است منتها حد و اندازه این تصرفات مشخص نیست. آنچه قاعدتاً نمی‌توان در آن تردید کرد این است که اسلوب نگارش، در اصل، نمودار شیوه نثرنویسی عصر سامانی و اوایل عهد غزنوی و از مقوله نثر امثال زین الاخبار گردیزی، تاریخ طبری، ترجمه تفسیر طبری است گوا اینکه قدیم‌ترین نسخه‌ای که از تاج القصص در دست است بین دو تا چهار قرن پس از نگارش انس المریدین (سال ۴۷۵) کتابت شده و، در آن فاصله، علی‌الظاهر دستکاری‌هایی در آن صورت گرفته است. تصرفات کاتبان در نسخه‌های

متأخرتر بیشتر و بیشتر شده است. بدیهی است که همین دخالت‌ها و دستکاری‌ها در نسخ متأخرتر تاج القصص از اصالت سبک نگارش آن بیش از پیش کاسته و یقیناً در مندرجات آن هم کاست و فزودهایی روی داده است.

به رغم همه تصرّفاتنی که احتمالاً در اصل تاج القصص شده، هنوز هم این متن، به لحاظ سبک‌شناسی، زبان‌شناسی و تحوّل زبان فارسی و نیز از نظر نوع واژگان و اصطلاحات متداول در خراسان قرن پنجم، می‌تواند منبع سودمندی باشد. در سرتاسر این کتاب، خواننده به انبوهی از اعتقادات عامّه و باورهای خرافی و نیمه‌خرافی نسل‌های پیش برمی‌خورد که از واقعیّات تلقّی شده است. محض نمونه فقط جملاتی از آغاز فصل ۱۳ از جلد اوّل را زیر عنوان «فصل فی اکل الشجره» نقل می‌کنیم که نمونه‌ای است هم از باورهای دینی پیشینیان ما، هم از نوع نگارش ساده کتاب، طرز جمله‌بندی، غلبه کاربرد «را» به عنوان معرفّ مفعول جمله و تکرار افعال واحد در فواصل نزدیک:

قال: به خبر می‌آید از رسول علیه [السلام] که آدم و حوّا را چون بیافرید و ایشان را به بهشت اندر آورد، بفرمود ایشان را تا پانصد سال آنجا باشند. پانصد سال این جهان نیمه روز آن جهان باشد. یک روز آن جهان هزار سال این جهان باشد. اندرین پانصد سال؛ بهشت ایشان را مباح کرد تا می‌خوردند از آنچه می‌خواستند، و خداوند ایشان را گفته بود که بخورید و بیاشامید یعنی شما را کار نه و بیماری نه و شمار نه. همچنان بودند و می‌خوردند پانصد سال. لکن اوّل چیزی که بخوردند انگور بخوردند و [به] شادی‌ها در افتادند و آخر چیزی که بخوردند گندم خوردند، به غم‌ها در افتادند تا لاجرم انگور سبب شادی‌ها گشت و گندم سبب غم‌ها گشت. هرکه انگور خورد هر آینه شادی پیش آیدش و هرکه گندم خورد هر آینه غم پیش آیدش. (ج ۱، ص ۱۴۹)

همین باورهای مستند و غیرمستند یا واقعی و خرافی است که زمینه‌ساز بسیاری از درون‌مایه‌های آثار نظم و نثر در ادبیّات فارسی شده است. بسیاری از اشارات و تلمیحات در سروده‌ها و گفته‌های گویندگان ما ریشه در همین سنخ باورها دارند. بنابراین، برای درک بهتر مناسبت و شأن نزول بسیاری از مضامین در نظم و نثر فارسی، متونی از قبیل تاج القصص بسیار کارسازند و مطالعه آنها برای طالبان شعر و ادب فارسی از این نظر هم بسیار سودمند است. مثلاً مأخذ بیت

طوفانم از تنور برآمد چه سود از آنک
دستی چو پیرهن به زهّتین در آورم

از خاقانی را می‌توان در فصل ۳۳ از تاج القصص یافت، آنجا که می‌خوانیم:

نوح فرموده بود چون آب از تنور بر آمد، مرا خبر دهید... آب از تنور بر آمد، آن زن نوح را خبر داد. چنان‌که خدا می‌فرماید: حَتَّىٰ اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَ فَازَ التَّنُورُ. (ج ۱، ص ۲۸۳)

قصه‌ای در فصل ۴۴ (ج ۱، ص ۳۷۵) سابقه تاریخی بیت

به منجنیق عذاب اندرم جو ابراهیم به آتش حسراتم فگند خواهندی
از شهید بلخی را روشن می‌کند که تلمیحی است به در آتش افکندن ابراهیم^ع به وسیله منجنیق به پیشنهاد و راهنمایی شیطان.

سابقه تاریخی بیت

شبانِ وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

از حافظ ذیل قصه شعیب، فصل ۴۱ (ج ۱، ص ۳۴۸؛ ج ۱، ص ۱۰۹) پیدا می‌شود.

داستان شکسته شدن بت‌های ساخت دست آزر به دست ابراهیم (ج ۱، ص ۳۶۲-۳۶۹)

در این بیت شیخ شیراز، سعدی علیه الرحمه، به زیبایی انعکاس یافته است:

دگر به روی گسَم دیده بر نمی‌باید خلیل من همه بت‌های آزی بشکست

درون مایه اخذ میثاق در روز آلت را، که فراوان در اشعار گویندگان دیده می‌شود، می‌توان در فصل ۲۳ (ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۸) یافت.

ایات زیبای زیر

نه من از پرده تقوا به در افتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

(حافظ)

دانه‌ای در صیدگاه عشق بی‌رخصت مچین کز بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می‌رود

در این بساط من آن آدم سیه‌کارم که فکر دانه بر آورد از بهشت مرا

(صائب)

اشاراتی است به اتفاقاتی که شرحش ذیل قصه آدم (ج ۱، ص ۱۴۷، ۱۵۹) آمده است.

شرح بیت

هاروت را که خلق جهان سحر از او برند در چه فکند غمزه خوبان به ساحری

از یکی از قصاید شیخ شیراز را می‌توان در فصل ۳۹، «قصه هاروت و ماروت» (ج ۱، ص ۲۴۹-۲۵۵)، خواند.

مناسبتِ شتر صالح (یا ناقه صالح) در بیت

چون سگِ دژنده گوشت یافت نپرسد کاین شترِ صالح است یا خرِ دجال
با مطالعه فصل ۴۰ از تاج القصص معلوم می‌گردد.
چنانچه خواننده در این کتاب بخواند که

آدم و حوّا از بهشت بیرون آمدند و هر دو از یکدیگر جدا شدند: حوّا به جده و آدم به سرنديب.
آدم حوّا را ندید ... دويست سال به سرنديب گريست بدان صفتی که وادی‌ها از آب چشم او
پرشد. (ج ۱، ص ۱۷۹، ۱۸۰؛ نیز ← ص ۱۹۰)

حضور نام‌های آدم و حوّا در کنار سرنديب در بیت

گر مدحتش به خاکِ سرنديب ادا کنم کوثر ز خاکِ آدم و حوّا برآورم
از خاقانی برای وی گنج‌کننده نخواهد بود.

سرانجام، با خواندن حوادث زندگی یوسف از کودکی تا وزارت فرعون مصر از جمله
مجلس‌های ۱۳، ۱۶، ۱۹، و ۲۰ (ج ۲، ص ۵۸۷ به بعد، ص ۶۱۱ به بعد، ص ۶۳۱ به بعد، ص ۶۴۵
به بعد)، در ابیات

در وطن گر می‌شدی هر کس به آسانی عزیز کی ز آغوشِ پدر یوسف به زندان آمدی
(صائب)
آن کس که چو یوسف بؤدش چشمِ عزیزی شرط است که یک چند به زندان بنشیند
(صائب)
در کوی تو معروفم و از روی تو محروم گـرگِ دهـنِ آلوده یوسف ندریده
(سعدی)

دمی بادوست در خلوت به از صد سال در عشرت

من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم
(سعدی)

عذر زندانی بی جرم چه خواهد گفتن چون زلیخا نگاهش جانبِ یعقوب افتد
(صائب)

محبتِ پدری گرچه هست دامنگیر حریفِ جذبه مردانه زلیخا نیست
(صائب)

اگرچه خوابِ یوسف را به بند انداخت در آخر همان از محبتِ زندان برون آورد تعبیرش
(صائب)

ای چو یوسف در جوانی و جمال و جاه و جود
فرض دان تیمارِ کارِ پیر کنعان داشتن
(مجد همگر)

تلمیحات از هاله ابهام بیرون خواهند آمد.

همان‌گونه که اشاره رفت، یکی از مزایای تاج القصص اشتغال آن بر مفردات و ترکیبات کهن فارسی است که بیشتری از آنها امروز کاربرد ندارد اما در بررسی‌های زبان‌شناسی تاریخی، تطوّر واژگان فارسی، و احیاناً در واژه‌سازی می‌تواند مفید افتد. آقای آل داود فهرست مفصلی از این دست کلمات را در مقدمه خود آورده است که بعضی از آنها خوش ساخت و گویا و زیبا هستند و می‌توان آنها را در زبان امروزی وارد کرد - واژه‌هایی از قبیل پذیرفتار (= ضامن)، باج‌بانان (= گمرکچیان)، بازیگاه (= محل بازی)، برسری (= اضافه)، مانند (= مشابه)، شمارنامه (= نامه اعمال)، و گردان‌گردان (= گردش‌کنان).

برای حسن ختام و آشنائی بیشتر خوانندگان، پاره دیگری از تاج القصص را ذیلاً نقل می‌کنیم که صحنه رویارویی یوسف را با برادرانش به تصویر می‌کشد.

[یوسف در حالی که نقابی به روی نهاده و با ندیمان خویش نشسته است از برادرانش می‌پرسد: چرا آن برادر [بنیامین] را با خویشتن نیاوردید؟ گفتند: پدر ما او را با ما استوار نمی‌دانست. گفت: چرا؟ گفتند: زیرا که او را برادری بود بزرگ‌تر از او، یوسف‌نام. روزی ما او را بخواستیم و با خویشتن به صحرا بردیم. ما به‌کاری مشغول شدیم، چون بازآمدیم پیراهنی یافتیم آنجا افکنده؛ ندانیم تا دزدی بدو بازخورد و کشت او را و به چاهی انداخت یا گرگش بخورد و پیراهن بگذاشت؛ ولی ما پدر را چنین گفتیم که گرگش بخورد و آن پیراهن پیش او نهادیم. پدر ما آن پیراهن بدید، گریان شد و هنوز گریان است. یوسف را آرزو بود تا بداند که ایشان پیش پدر چه گفتند و چه بهانه کردند. چون اندیشید، گفت: چرا کمابیش می‌گویید پیش ما؟ اگر دزدش بکشت، چرا پیراهن نبرد؟ و اگر گرگش بخورد، چرا پیراهن ندرید؟ عجبا دزد که چون بدزدید جامه نبرد و عجبا گرگا که چون بخورد جامه ندرید. ندانم که کدام مهربان‌تر بوده است؟ (ج ۲، ص ۷۹۳-۷۹۴)

□

۲) «چرا کمابیش می‌گویید پیش ما»: ظاهراً مراد این است که «چرا، از خود، بر امر واقع چیزی می‌افزایید یا، از آن، چیزی کم می‌کنید؟».